جلسه 499

یکشنبه 28/06/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در دوران امر بین تخصیص وتخصص بود. عرض کردیم در فقه مثال های زیادی می شود برای این بحث پیدا کرد. یک مثال را دیروز عرض کردیم.

مثال دومی هم امروز عرض می کنیم: در بحث ماء استنجاء اختلاف است که آیا صرفا ملاقی ماء استنجاء طاهر است ولی خود ماء استنجاء نجس است کما هو الصحیح، یا نه، خود ماء استنجاء هم طبق شرائط که در محل خودش ذکر شده است محکوم به طهارت هست کما علیه المشهور. منشأ این اختلاف این است که در روایات سؤال کرده است که: الرجل یستنجی فیقع ثوبه فی الماء؟ فقال علیه السلام لا بأس به.

ما استظهارمان یا لااقل احتمالی که می دهیم این است که ضمیر لابأس به به ثوب برگردد که ملاقی ماء الاستنجاء است، و محور سؤال هم هست. آن ثوبی که یقع فی الماء الذی استنجی به این ثوب لابأس به أی طاهر. اما عموم دلیل ملاقی النجس نجس می گوید ماء الاستنجاء ملاقی بول و غائط است و نجس هست.

مشهور چرا گفته اند که ماء الاستنجاء طاهر است؟

یک دلیل که مطرح می شود و مثل مرحوم آقای خوئی بر اساس آن دلیل فرموده ماء الاستنجاء طاهر است این است که استظهار کرده است که لابأس به ضمیر بر می گردد به ماء. لابأس به أی بذلک الماء.

که این استظهار وجهی ندارد.

دلیل دومی که مطرح می شود همین بحث اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص است. می گویند این روایت فرمود: ملاقی ماء الاستنجاء طاهر. امر دائر است که این ملاقی تخصصا از دلیل ملاقی النجس نجس خارج شده باشد، یعنی اصلا این ثوب ملاقی النجس نیست، ولذا تخصصا از ملاقی النجس نجس خارج است. یا اینکه نه، این ثوب ملاقی النجس هست، اما تخصیص خورده است عموم ملاقی النجس نجس. طبق نظر مشهور گفته می شود که اصالة عدم التخصیص جاری می کنیم می گوئیم عموم ملاقی النجس نجس انشاءالله تخصیص نخورده است، پس خروج این ثوب ملاقی ماء استنجاء از عموم ملاقی النجس نجس خروج تخصصی است، یعنی اصلا این ثوب ملاقی النجس نیست تا عموم ملاقی النجس نجس شاملش بشود. از مجموع ادله اینجور استظهار شده است که مثلا ملاقی ماء قلیل متنجس یتنجس به.

مرحوم شیخ انصاری از کسانی است که قائل است به این مسلک اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص. اما مشهور متأخرین منکرین این هستند.

محقق عراقی یک استدلالی می کند بر انکار جریان اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص، وآن بیان این است که می فرماید: ما در بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل توضیح دادیم گفتیم که خطاب شرعی متکفل کبری جعل است و نه صغرای آن. اکرم کل عالم متکفل کبرای جعل است که العالم واجب الاکرام، اما متکفل صغری نیست که زید عالم أو لیس بعالم. ولذا وقتی شک می کنیم که زید عالم است یا عالم نیست نمی شود به عام تمسک کنیم. یا در مخصص منفصل آمد که لاتکرم العالم الفاسق، شک می کنیم که زید عالم فاسق هست یا فاسق نیست نمی توانیم با خطاب عام بگوئیم که خطاب عام متکفل است که بگوید زید عالم است و فاسق نیست. اکرم کل عالم که متکفل حال زید نیست که بگوید زید عالم است و فاسق هم نیست. خطابات شرعیه متکفل کبرای جعل هستند.

ولذا همان بیان که مانع می شد که در شبهه مصداقیه مخصص منفصل که نمی دانستیم زید عالم فاسق است یا عالم عادل، همان بیانی که باعث شد نتوانیم به اکرم کل عالم تمسک کنیم برای اثبات حال زید چون گفتیم خطاب شرعی متکفل کبرای جعل است و نه صغرای آن، همان بیان در مانحن فیه جاری می شود و گفته می شود که ما وقتی خطاب گفت اکرم کل عالم، با این خطاب نمی توانیم بگوئیم بیان شد حال زید. کبرای جعل بیان می شود با اکرم کل عالم نه صغرای آن که حال زید را مشخص کنند که زید عالم هست یا عالم نیست.

اقول: این فرمایش ایشان ناتمام است و قیاس مقام به آن بحث شبهه مصداقیه مخصص منفصل قیاس مع الفارق است. در بحث شبهه مصداقیه اصلا جعل شرعی مضیق نبود با اینکه زید فاسق باشد یا نباشد. جعل شرعی این بود که اکرم کل عالم لیس بفاسق. با تعدد دال و مدلول این را فهمیدیم. زید عالم فاسق باشد یا عالم عادل باشد جعل شرعی فرقی نمی کند. تحقق موضوع جعل فرق می کند که اگر زید عالم عادل باشد موضوع جعل در حقش فعلی است یعنی مجعول در حقش فعلی است، اما اگر عالم عادل نباشد موضوع جعل در حقش فعلی نیست. اما در مقام ما می دانیم زید واجب الاکرام نیست. و اگر زید عالم باشد این به معنای تضییق جعل است در اکرم کل عالم. اکرم کل عالم، اکرام العالم واجب، بعد از اینکه فهمیدیم زید واجب الاکرام نیست خب اگر زید عالم باشد و واجب الاکرام نباشد این سرایت می کند به دامنه کبرای جعل. معلوم می شود کبرای جعل در اکرم کل عالم مضیق است. اکرم کل عالم الا زیدا. کلام در این است که مرحوم شیخ می فرماید مقتضای تمسک به عموم اکرم کل عالم این است که کبرای جعل در این عام مضیق نیست، و کل من کان عالما فهو واجب الاکرام و من لم یجب اکرامه فلیس بعالم. این مربوط به کبرای جعل است.

پس ما طبق فرمایش مرحوم شیخ می گوئیم عموم اکرم کل عالم کبرای جعل را که بیان می کند اصالة العموم می گوید تقیید و تضییقی در این کبرای جعل مطرح نیست. و لازمه اینکه این کبرای جعل هیچ تضییقی ندارد این است که پس زید حال که واجب الاکرام نیست و کبرای جعل اکرم کل عالم هم که تضییق نخورده است پس زید جاهل است. چون اگر زید عالم باشد و در عین حال واجب الاکرام نباشد این به معنای تضییق کبرای جعل است در اکرم کل عالم.

و إن شئت قلت: اگر شارع می آمد می گفت من لایجب اکرامه فلیس بعالم، جناب محقق عراقی! آیا شما تردید می کردید در اجراء اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص؟ قطعا هیچ کس تردید نمی کرد. چون مفاد خطاب جعل ملازمه است. می گوید کسی که واجب الاکرام نباشد عالم نیست. اگر خطاب اینجور بود، خب می گفتیم من لایجب اکرامه فلیس بعالم، وزید لایجب اکرامه فلیس بعالم.

پس اشکال در این نیست که ما کبرای جعل را از عام می فهمیم و نه صغرای جعل را. خب کبرای جعل را می فهمیم ولکن کلام در این است که اگر مفاد خطاب اکرم کل عالم ولو به نحو دلالت التزامیه این بود که متضمن عکس الحمل است، العالم واجب الاکرام، خب منطقیین گفته اند عکس الحمل دارد، فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم. خب عکس الحمل اگر حجت باشد فرمایش مرحوم شیخ درست می شود دیگر. العالم واجب الاکرام، عکس الحملش چیست؟ این است که فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم. آنوقت می گوئیم زید لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم.

و یا اگر ما بگوئیم مفاد اکرم کل عالم بیان ملازمه است. کأنه شارع گفته بین العالمیة و وجوب الاکرام ملازمة. خب اگر شارع اینجور بگوید و خطاب اکرم کل عالم مفاد عرفی اش این باشد که بین العالمیة و وجوب الاکرام ملازمة، خب اصالة عدم التخصیص جاری می کنیم می گوئیم در مورد زید هم بین عالمیت و وجوب اکرام ملازمه است. آنوقت از انتفاء لازم پی به انتفاء ملزوم می بریم. کما اینکه در إخبار از امور تکوینیه این است. شما وقتی می گوئید کل نار حارة، بعد ما می بینیم یک چیزی هست به رنگ آتش هست ولی اصلا گرم نیست، می گوئیم ما از نیاکان شنیدیم کل نار حارة، این هم که اصلا گرم نیست، پس معلوم می شود این آتش نیست، نماد آتش وآتش نما است و نه آتش. اینجور می گوئیم دیگر. چون کل نار حارة در امور تکوینیه است و ظاهرش إخبار از ملازمه است. وقتی شما می گوئید کل نار حارة کأنه می گوئید بین الناریة و الحرارة ملازمة. بعد هم وقتی می آییم یک چیزی را که شبیه آتش است می بینیم گرم نیست می گوئیم پس آتش نیست. چون هر آتشی گرم است اینکه گرم نیست پس آتش نیست.

مشکل این است که ما این را حل کنیم که آیا مفاد اکرم کل عالم بیان ملازمه است، کأنه گفته اند بین العالمیة و وجوب الاکرام ملازمة، یا نه همچنین مدلولی ندارد. و نیز باید ببینیم آیا مدلول التزامی اکرم کل عالم عکس الحمل که من لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم هست کما هو مذکور فی علم المنطق یا نیست. خب اگر مدلول التزامی این قضیه عکس الحمل باشد و این مدلول التزامی هم حجت باشد، خب عکس الحمل می گوید فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم و زید لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم.

صاحب کفایه اشکال دیگری به مرحوم شیخ کرده است که اشکال ایشان قوی تر هست. ایشان گفته: ما قبول داریم که همچنین ظهوری هست. تقریب کلام صاحب کفایه با توضیح این است که می گوید: قبول داریم که اکرم کل عالم عکس الحملش این است که فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم. اما عقلاء به اصالة العموم همه جا عمل نمی کنند. عقلاء اگر شک بکنند در مراد متکلم، به اصالة العموم و اصالة الظهور تمسک می کنند برای کشف مراد متکلم. اما اگر مراد جدی متکلم روشن باشد، اما ندانند این مراد جدی متکلم به چه نحو است، کیفیت اراده را ندانند ولی مراد جدی را بدانند چیست، ثابت نیست بناء عقلاء بر عمل به ظهورات. مثلا شما می دانید مولا وقتی گفت رأیت اسدا بدون قرینه، مراد جدی اش رجل شجاع بود. مرحوم سید مرتضی می گوید اصالة الحقیقة می گوید این استعمال، استعمال حقیقی است پس کشف می کنیم رجل شجاع معنای حقیقی اسد است. و لذا سید مرتضی یک استعمال پیدا کند بدون قرینه در یک معنایی، اصالة الحقیقة جاری می کند می گوید پس معلوم می شود که این معنا معنای حقیقی این لفظ است.

مرحوم آخوند آنجا هم اشکال کرده، گفته عقلاء همچنین بنائی ندارند که وقتی من مراد جدی متکلم را می دانم، می دانم وقتی گفت رأیت اسدا مرادش از اسد رجل شجاع بود، کیفیت اراده را نمی دانم که آیا اراده این رجل شجاع علی نحو الحقیقة بود یا علی نحو التجوز. اینجا بناء عقلاء بر اجراء اصالة الحقیقة یا به تعبیر دیگر اصالة الظهور نیست.

در مانحن فیه هم همین مطلب را مرحوم آخوند می فرماید. می گوید یکوقت شما از مولا شنیدید اکرم کل عالم، نمی دانید زید که عالم هست واجب الاکرام است یا نه. خب شک در مراد مولا دارید، شاید زید واجب الاکرام نباشد. اصالة العموم می گوید بگو نخیر عموم حجت است برای کشف از مراد جدی مولا. اما اگر نه، مراد جدی را می دانید، زید واجب الاکرام نیست، می دانید که زید از اکرم کل عالم خارج است در مرحله اراده جدیه، اما نمی دانید خروجش به نحو تخصیص است یا به نحو تخصص. خب بناء عقلاء بر این نیست که بگویند در اینجا هم ما بناء می گذاریم بر عموم، بناء می گذاریم که این عام تخصیص نخورده است. پس ثابت می شود که خروج زید از اکرم کل عالم به نحو تخصص است، زید جاهل بود ولذا اکرامش واجب نشد، آنوقت تمام احکام جاهل را بخواهیم بار کنیم. یکی از احکام جاهل این است که بفرستیمش کلاس نهضت سوادآموزی. زید می گوید چرا اسم ما را در کلاس نهضت ثبت نام کردی؟ می گوئیم مولا گفته بود اکرم کل عالم، بعد هم گفته بود لایجب اکرام زید. امر دائر بود که تو تخصصا خارج باشی از این عموم یا تخصیصا، اصالة عدم التخصیص جاری کردیم گفتیم پس تو تخصصا خارجی اصلا عالم نیستی. ولذا ثبت که تو جاهلی و جاهل هم باید بره کلاس نهضت سوادآموزی. خب عقلاء به این حرف می خندند. می گویند خب زید واجب الاکرام نیست اما از کجا معلوم جاهله، خب شاید عالم است و واجب الاکرام نیست.

در حالی که طبق نظر مرحوم شیخ انصاری باید تمام احکام جاهل را بر این زید بیچاره بار کنید. و این خلاف بناء عقلاء است.

نوعا این فرمایش مرحوم آخوند را قبول کرده اند. تنها کسی که در متأخرین به مرحوم آخوند اعتراض کرده مرحوم آقای صدر است. ایشان گفته است که عقلاء عملشان ناشی از تعبد نیست، ناشی است از نکات عقلائیه که همه عقلاء می توانند بفهمند. مگر عقلاء یک گروهی هستند که در یکجایی جلسه تشکیل داده اند اکثریت تصویب کرده اند که اصالة العموم را در موارد شک در مراد جدی اجراء باید کرد نه در موارد شک در اراده. بعد زیرش بنویسند عقلاء و این را بخشنامه کنند و مردم عمل کنند. همچنین حرفی که نیست. عقلاء یعنی شما. نمی شود که یک امر عقلائی ناشی از ارتکازهای عقلائی باشد و ما نکته اش را نتوانیم بفهمیم. خب چه نکته ای دارد؟ وقتی ظهور اکرم کل عالم در عکس الحمل است فمن لایجب اکرامه فلیس بعالم. چه جور شما در کل نار حارة می گوئید فما لیس بحار فلیس بنار. اینجا هم کل عالم واجب الاکرام فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم. این عکس الحمل ظهوری است، ظهور برای چی حجت نباشد. عقلاء چه عنادی داشتند با این ظهور که بگویند ما این ظهور را قبول نداریم. چرا قبول نداشته باشند، رئیسشان که بخشنامه نکرده، چون بناء عقلاء بر تعبد نیست بناء عقلاء بر کاشفیت است، چه فرقی می کند این ظهور با بقیه ظهورها. ولذا آقای صدر می گوید به نظر من ظهور عام فی حد نفسه حجت است در اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص.

اگر ما باشیم و اکرم کل عالم که مفادش این است که کل عالم واجب الاکرام، و از خارج علم پیدا کنیم که زید واجب الاکرام نیست، عکس الحمل را می آوریم وسط، می گوئیم مدلول کل عالم واجب الاکرام این است که فمن لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم، وزید لیس بواجب الاکرام فلیس بعالم.

گفته می شود که جناب آقای صدر! نظر نهایی تان بالاخره چیست؟ می گوید نظر نهایی من این است که به این خاص هم که می گوید لاتکرم زیدا یک نگاهی بکنیم. اگر عام به نحو قضیه حقیقیه بود مثل اکرم کل عالم، خاص هم دلیلش اطلاق داشت به نحو قضیه حقیقیه، لاتکرم زیدا سواء کان عالما أو جاهلا، دلیل خاص اطلاق دارد، اگر اینجوری است اطلاق دلیل خاص مقدم می شود بر عموم عام. و ما می گوئیم عموم عام می گفت کل عالم واجب الاکرام حتی لو کان زیدا. این عموم عام. اما اطلاق دلیل خاص می گوید لایجب اکرام زید ولو کان عالما. اطلاق دلیل خاص مقدم می شود در حجیت بر عموم عام. این یک اصلی است که اطلاق دلیل خاص بر عموم عام مقدم است. مثلا شما می گوئید لابأس بترک اکرام أیّ عالم. بعد اطلاق اکرم العالم العادل اقتضاء می کند وجوب کرام عالم عادل را. تعارض بین عموم لابأس بترک اکرام أی عالم با اطلاق اکرم العالم العادل هست که اقتضاء می کند وجوب اکرام عالم عادل را. و الا اگر اکرم العالم العادل اطلاق نداشت که اقتضاء کند وجوب اکرام او را، فوقش می شد استحباب اکرام عالم عادل، با لابأس بترک اکرام أی عالم تنافی نداشت. مستحب لابأس بترکه. فرموده اند اطلاق دلیل خاص عقلاءا مقدم است بر عموم دلیل عام. والا عموم دلیل عام ظهورش منعقد است وحجت فی حد ذاته هم هست. منتهی اطلاق دلیل خاص را چه کنیم نمی توانیم کنار بگذاریم. در مانحن فیه می گوید لاتکرم زیدا ولو کان عالما، خب این اطلاق دلیل خاص مقدم می شود بر عموم اکرم کل عالم.

اما اگر فرض کردید یکی از این دو خطاب عام و خاص یا هر دو به نحو قضیه خارجیه بودند که مولا متکفّل مصادیق هم هست، آنجا اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص ما جاری می کنیم. چون دیگر اطلاق ندارد، مولا خودش متکفل شده است ببیند چه کسی عالم است و چه کسی عالم نیست. مثل اینکه بگوید اکرم هؤلاء العلماء، قضیه خارجیه است، بعد بیاید بگوید لاتکرم زیدا، زید هم در میان آن جمعیت هست. نمی دانیم آیا زید تخصصا از هؤلاء العلماء خارج است یا تخصیصا. اینجا ایشان فرموده است که لاتکرم زیدا شاید مولا خودش متصدی تطبیق شده دیده زید عالم نیست. خودش تشخیص داده است که زید عالم نیست. آنوقت ما می گوئیم لاتکرم زیدا دیگر اطلاق ندارد، چون در اینجا قضیه خارجیه شد دیگر اطلاق ندارد که سواء کان عالما أو جاهلا. نه، شاید خود مولا احراز کرده است که زید عالم نیست. پس اطلاق ندارد. می شود شبیه دلیل لبی که ما از خارج علم پیدا کنیم که زید واجب الاکرام نیست که دلیل خاص اطلاق نداشته باشد. آنوقت عموم دلیل عام حجت است، می گوید اکرم هؤلاء العلماء، معنایش این است که فمن لایجب اکرامه منهم فلیس بعالم. یا مثلا می گوید اکرم جیرانی، بعد می گوید لاتکرم زیدا، نمی دانیم زید جار مولا هست یا نیست. خب قضیه خارجیه هست شاید خود مولا احراز کرده است که زید جزء جیرانش نیست. یعنی شما می توانی که تشخیص بدهی که زید جزء جیران مولا هست یا نیست آنوقت خود مولا نمی تواند تشخیص بدهد؟. قضیه خارجیه است شاید خود مولا تشخیص داده که زید جزء جیرانش نیست. ولذا اطلاق ندارد که لاتکرم زید سواء کان جارا لی أم لا. نه، شاید مولا می گوید لاتکرم زیدا احراز کرده است که زید جزء جیرانش نیست. آنوقت اکرم کل جیرانی می گوید فمن لایجب اکرامه فلیس من جیرانی. حجت است دیگر.

این فرمایش مرحوم آقای صدر.

اقول: به نظر ما این فرمایش ایشان ناتمام است. برای اینکه اگر بناء باشد که عموم عام ظهور داشته باشد در عکس الحمل، و عکس الحمل هم حجت باشد، اکرم کل عالم می گوید فمن لایجب اکرامه فلیس بعالم و این هم حجت است، و اگر ما بودیم و این عموم عام، به گفته آقای صدر اثبات می کردیم که خروج زید خروج زید تخصصی است. دیگر با این بیان وجهی برای این تفصیل شما نیست. همیشه خاص از چیزهایی است که خود مولا می تواند تشخیص بدهد که آیا خروجش تخصصی است یا تخصیصی. همیشه همین است. در همان مثال اکرم کل عالم که بعد می گوید لاتکرم زیدا، خب لاتکرم زید قضیه خارجیه است مولا می تواند بگوید زید عالم نیست. یا در همان بحث ماء الاستنجاء او دیگر قضیه حقیقیه هم هست، اما اگر از خود مولا بپرسیم جناب مولا! آیا خروج ملاقی ماء استنجاء (که ثوب ملاقی ماء الاستنجاء طاهر) خروجش از عموم ملاقی النجس نجس خروج تخصصی است یا تخصیصی؟ آیا مولا می تواند بگوید نمی دانم؟ خب مولا چطور نمی دانی؟ اگر ماء الاستنجاء پاک باشد ملاقی او ملاقی النجس نیست خروجش می شود تخصصی. اگر ماء الاستنجاء نجس است ثوب ملاقی او که طاهر است خروج او می شود خروج تخصیصی از ملاقی النجس نجس. مگر می شود مولا خاصی بگوید و نداند که خروجش تخصصی است یا تخصیصی. همیشه خاص اینجور است که مولا می تواند تعیین کند که این خروجش تخصیصی است یا خروجش تخصصی است. پس هیچوقت خاص اطلاق ندارد، مثلا لاتکرم زیدا اطلاق ندارد که زید را اکرام نکن چه خروجش تخصیصی باشد و چه تخصصی. نه، چون خود مولا می تواند تعیین کند که خروج این تخصیصی است یا تخصصی.

والحاصل که اگر فرمایش آقای صدر تمام باشد که عکس الحمل ظهور معتبر، هیچوقت در دلیل خاص اطلاق منعقد نمی شود که سواء کان هذا من افراد العالم أم لا. چون خود مولا می تواند تشخیص بدهد که این از افراد عام هست یا نیست. پس خود مولا متصدی تطبیق می تواند باشد و اطلاق منعقد نمی شود که سواء کان من افراد العام أم لا. شاید مولا دیده است که جزء افراد عام نیست. وبقیة الکلام انشاءالله فردا.